

# به خودم گفتم فیلمی بساز که با دیدن آن نفس بکشی

**گفت و گو با نیکی کریمی**  
**در حول و حوش «آتابای»**  
**و جهانی که در آن خلق می کند**  
**از خسرو نقیبی و گل بو فیوضی**

داشته باشم مایوس شده بودم، به من گفت می توانم یک طرحی بزنم و گفتم حتماً. انود زد و دیدم خیلی هم سلیقه‌ایم و به آنچه من می خواهم خیلی نزدیک است و در نهایت یک سال این فیلمنامه دائم از زوایای مختلف، شخصیت‌های مختلف و رنگ‌های مختلف بازنویسی شد تا به شخصیت و ترس‌ها و تمام خشونت‌های ظاهری‌اش و درون دوست‌داشتنی‌اش برسیم. به هر صورت نهایی‌شدن فیلمنامه زمانی طولانی از ما گرفت.

**«آتابای» یک داستان مردانه است با روایت یک کارگردان زن. حتی زن داستان را از زاویه دید یک مرد می بینیم. شاید این جهان سخت مردانه را باید با نگاه تلطیف کننده یک فیلمساز زن می دیدیم تا قدری موقعیت بالانس شود و هارمونی هم اکنون «آتابای» به وجود بیاید. چقدر به این فکر کردید؟ لحظه‌ای فکر کردید که شاید بهتر باشد این روایت مردانه به شیوه‌ای مردانه برگزار شود؟ یا از این انتخاب مطمئن بودید؟**

قصه آقای درویشیان، روایت داستانی بود که محورش یک نوجوان است. در حقیقت مثل آیدین. یعنی نوجوانی که آتابای دایی‌اش بود. ما حدود یک سال روی فیلمنامه کار کردیم و صحبت‌های زیادی روی زوایای مختلفی داشتیم. در این فرآیند

به این نتیجه رسیدیم که خود آتابای محور داستان باشد. درواقع دلم می خواست این بار یک مرد راوی قصه باشد و از زن‌هایی که در زندگی‌اش هستند حرف بزند. در واقع می خواستیم بگوییم راوی مرد است اما درباره زن‌هایی با شخصیت‌های قوی حرف می زند که او را تحت تأثیر قرار داده‌اند و حتی کسی مثل خواهرش با اینکه مُرده، در خواب و بیداری‌اش حضور دارد. این مبنای کار شد و قرار گذاشتیم یک مرد نقش اصلی را در فیلمنامه داشته باشد. ما بیش از اینکه بخواهیم درباره زن یا مرد حرف بزنیم، می خواستیم درباره انسانی حرف بزنیم که درس خوانده، کتاب خوانده، برای خودش زیبانشناسی دارد و مجبور شده کنج عزلتی در روستای دوران کودکی‌اش مهیا کرده و همانجا هم برای خودش دم‌ودستگاهی درست کند. همیشه دوست داشته رشد کند و از فرهنگ عوام بیزار است و زجر می کشد. شاید به همین علت هم «بیگانه» است. بیگانه‌ای است میان جمع تنهاست. این مسأله برای من در درام هم دوست‌داشتنی و مهم است و در کارهای کسانی مثل سالینجر در ناتور دشت یا قدیمی‌ترها مثل سامرست موام که درباره تنهایی می نوشتند همیشه وجود داشته و تأثیرگذار بوده است. با حجازی‌فر هم درباره این چیزها حرف می زدیم و با هم نزدیکی فکری و علایق مشترک داشتیم. او هم موافق بود که شخصیت اصلی ما نگاه اگزیستانسیالیستی دارد و مدام به خودش و زیستش در جهان فکر می کند و خود را زیر سؤال می برد. دیدار با یحیی او را دوباره برمی گرداند به لحظات گذشته خودش. با هم هم سلیقه بودیم.

**فیلمسازی به زبانی دیگر، زبانی که فیلمساز روی آن مسلط نیست، چه چالش‌هایی دارد؟ برای در آمدن حس صحنه‌ها که بخشی از آن منوط به در آمدن حس بازیگر هنگام ادای دیالوگ است، چه کردید؟**

باید این طور جواب دهم که سینما حرف خودش را می زند. بازیگران و مردم که همه زبان فارسی صحبت می کردند. دیالوگ‌ها هم به فارسی نوشته شده بود و هر سکانسی که می خواستیم بگیریم تمرین‌ها به ترکی انجام می شد. خب ما بارها و بارها دورخوانی و تمرین کرده بودیم؛ چه در تهران و چه در خوی. آنچه برای من مهم بود و به بازیگران می گفتم این بود که اصلاً نمی خواستم بازی‌ها به چشم بیایند. مسأله من این بود که بازیگرهای حرفه‌ای نباید بازی می کردند و نابازیگرها باید بازی می کردند. در مرحله اولیه هادی حجازی‌فر دیالوگ‌ها را با نابازیگرها یا بازیگرانی که از تئاتر خوی و ارومیه آمده بودند، تمرین می کرد و بعد به میزانشن‌ها می آمدند و روتوش می شدند تا بین بازی خود او و دیگران یکدستی ایجاد شود.

**نیکی کریمی را به فیلم‌های شهری می شناختیم. داستان آدم‌های طبقه متوسط. قصه و محل برگزاری داستان «آتابای» می تواند فیلمساز را مقهور خود کند و برداشتی توریستی از لوکیشن‌های تازه ارائه دهد؛ اتفاقی که در «آتابای» نیفتاده. با این محیط تازه چگونه روبه‌رو شدید؟**

به نکته جالبی اشاره کردید. زمانی که دنبال لوکیشن بودیم حتی از سمت راهنماهایی که روستاها را نشان می دادند می دیدم که روی روستاهایی تأکید دارند که جنبه‌های توریستی دارد ولی اتفاقاً من دنبال جایی بودم که کمترین مؤلفه‌ای از روستاهایی که در فیلم‌ها می بینیم نداشته باشد. اختلاف سطح و طبقه و کوچه‌های تنگ و باریک نداشته باشد و فقط دنبال این بودم که افق داشته باشد. یکی از تصاویری که در ناخودآگاهم از ابتدا بود، دشت‌های فراخ و افق بود. تقریباً ناامید شده بودیم و این روستا جزو آخرین لوکیشن‌هایی بود که دیدیم و به محض آنکه به آنجا رسیدیم گفتم این همان چیزی است که دنبالش هستیم. درواقع این روستا، برای خود من هم جذابیت داشت. شبیه روستاهایی که پیش‌تر دیده بودیم نبود اما همه آن ویژگی‌ها را مثل مرتع‌های بزرگ و تک درخت و... داشت. علاوه بر این‌ها، ما تمام خانه‌ها و باقی آنچه را می خواستیم، روی کوهی که مشرف به ده بود، ساختیم.

**جواد عزتی انتخاب متفاوت و ویژه‌ای برای نقش یحیی است. تا جایی که می دانم آذری هم نیست. چگونه انتخاب شد و چطور از**

## پس نقش برآمد؟

من می دانستم که هادی حجازی‌فر آتابای را خودش باید بازی کند و از همان اول مطمئن بودم به این مسأله. یحیی هم شخصیت پیچیده‌ای دارد. درباره جواد عزتی هم همین‌طور بود و من از همان اول یحیی را جواد عزتی می دیدم چون بازیگری است که توانایی بازی در نقش‌های مختلف را دارد و من هم دلم می خواست کسی را بیاورم که هم بازیگر خوبی باشد و هم بتواند خودش را با نقش معلمی که شیفتگی و شیدایی بسیار دارد تطبیق بدهد. جواد عزتی تا جایی که من می دانم یک مناسبات خانوادگی ترکی دارد اما در خانواده ترکی حرف نمی‌زنند. او مدت زیادی با ما در پروسه فیلمبرداری حضور داشت و نقش و فیلمنامه را بسیار دوست داشت. زمانی که فیلمبرداری بخش‌های او بود خیلی زمان گرفت و حتی روزهایی نمی توانستیم فیلمبرداری کنیم چون زبان ترکی یک طرف و گویش و لهجه خوی طرف دیگر که بسیار مهم بود تصنعی از کار درنیاید. هادی حجازی‌فر دیالوگ‌ها را با او تمرین می کرد و جاهایی دیگر را هم حفظ می کرد، چون تسلطی به زبان نداشت؛ اما بابت اینکه نقش را دوست داشت و با تمرکز و استعدادی که داشت، کارش خروجی بسیار خوبی به همراه داشت.

**دوتایی‌های تأثیرگذاری در فیلم دارید. رابطه کاظم- یحیی و**

**رابطه سیما- آتابای. بار حسی فیلم از این دو رابطه می آید و در**

**اجرا سکانس‌های مشترک فوق العاده از آب در آمده‌اند. از اجرایی**

**این صحنه‌ها و تمهیدات‌ان برای بریده‌نشدن حس بازیگران در این صحنه‌ها بگویید.**

درباره سکانس‌ها باید به‌طور کل حرف بزنیم اما درباره سکانس‌های دونفره می‌توانم بگویم که برای این سکانس‌ها تمرین‌های زیادی انجام می‌دادیم. دورخوانی‌هایی که در تهران داشتیم و چه تمرین‌هایی که سر لوکیشن داشتیم تأثیر زیادی داشت و از طرفی خود من بشدت می‌خواستم همه‌چیز خیلی طبیعی باشد. یک مسأله دیگر در آمدن رابطه حجازی‌فر با پدرش بود. طبیعتاً او فیلمنامه را نوشته بود و بازیگر حرفه‌ای بود و حس و دوربین را می‌شناخت اما پدر که یوسفعلی دریادل آن را بازی می‌کرد، با اینکه از بازیگران قدیمی تئاتر هستند، خیلی با دوربین کار نکرده بودند و با او مجبور بودیم خیلی تمرین کنیم و غلوها را از صحنه‌ها بگیریم تا همه یکدست شوند و این بخش سخت کار بود که همه آدم‌ها در فیلم یکدست دیده شوند. نقش آتابای واقعاً سخت بود و هادی حجازی‌فر واقعاً روی نقش خیلی کار کرد و زحمت کشید و حتی بیمار شد و کارش به بیمارستان کشید. خود ما تا از خوی به لوکیشن برسیم یک ساعت و نیم توی راه بودیم و بالا‌پایین‌های نقش سختی‌های بسیار داشت. من به حجازی‌فر می‌گفتم باید زندگی‌اش کنی و این را باید در نگاه آتابای ببینیم. فشار زیاد کار و خستگی باعث شد در دوهفته آخر او در سی‌سی یو بستری شود و خودش به‌خاطر روحیه حرفه‌ای‌اش با وجود توصیه پزشکان که می‌خواستند به تهران برگردد، سر کار برگشت و کار را تمام کردیم.

**فیلم ادای دین‌هایی در قاپ‌های لنداسکیپ به عباس کیارستمی**

**دارد و قرابت‌هایی با شکل فیلمسازی کارگردانی مثل نوری بیلگه**

**جیلان. چقدر از این‌ها راجع است و چقدر زبان مشترک با آن**

**فیلمسازان؟**

من از همان اول که تصمیم به ساخت فیلم گرفتم خیلی به این کوه‌ها و لنداسکیپ‌ها و تپه‌ماهورها فکر می‌کردم و دلم می‌خواست خودم به‌عنوان تماشاچی در سینما با دیدن‌شان نفس بکشم و بگویم چه خوب که در این فیلم قرار نیست در و دیوار و خیابان و شهر ببینم و دلم می‌خواست در این فیلم چنین اتفاقی بیفتد. بله، سینمای عباس کیارستمی و نوری بیلگه جیلان را دوست دارم اما من دنیای خودم را کشف و خلق کرده‌ام با برشی از زندگی مردی به‌نام آتابای. با همه سادگی‌ها و پیچیدگی‌ها؛ و راز و رمزها و شاعرانگی‌ها و نفس‌کشیدن در سینما. به خودم گفتم کاری کن که وقتی خودت را جای تماشاگر می‌گذاری همان‌قدر با فیلم همراه شوی، نفس بکشی و لذت ببری. ■